

نقد و بررسی

در نقد این سنخ از ادله می‌توان گفت: صرف انگاره‌ای که در متن دلیل هفتم ذکر شد، دلیل بر این نمی‌شود که تاسیس حکومت، باید به رأی مردم باشد، مگر این که خود این تاسیس از مصادیق «أمر» باشد و این در حالی است که به حسب فرض، این پدیده هنوز ثابت نیست. به تعبیر دیگر: هیچ دلیلی برای خودش، موضوع نمی‌سازد و الا مصادره به مطلوب است. البته تعبیر «لیس لأحد فیه حق الا من امرتم» می‌تواند نقد مزبور را پاسخ دهد، لکن مثل خصوص این تعبیر از طریق اسناد معتبر به ما نرسیده است، به علاوه مثل این تعبیر از حضرت امیر - علیه السلام - است که به یقین در مورد خود ایشان نقض می‌شود، حال اگر باحثی این نقض را حتی در عصر غیبت توسعه داد، استدلال فوق به هم می‌ریزد، مگر پاسخ این توسعه داده شود؛ پس این استدلال هم ناتمام است.

8. برخی اسناد دال بر انگاره وکالت کارگزاران از ناحیه مردم نه ولایت

توجه کنید:

«فانصفوا الناس من انفسکم و اصبروا لحوائجهم فانکم خُزَّان الرعیة و وُکلاء الامة و سُفراء الائمة...»¹

متن فوق، نوشته‌ای است که به امیر مؤمنان برای عاملان خراج، منسوب است و در استدلال به آن برای مقصود مورد نظر گفته شده:

«فعبر - علیه السلام - عن اصحاب الخراج الذین هم شعبة من شعوب الولاة بوکلاء الامة. فتامل»²

در تکمیل استدلال به متن فوق، - قاعدتا - باید گفت: خصوصیتی در اصحاب خراج در وکیل بودن ایشان از ناحیه مردم نیست، بلکه هر شأنی که این جمعیت دارند، سایر کارگزاران نیز دارند، قهراً حاکمیت، وکیلان و نمایندگان مردم خواهند بود و مشروعیت وکالت و تصرفات وکیل از ناحیه موکل است.

نقد و بررسی

بر تمسک به این حدیث برای مقصد مورد بحث، تزییقاتی وارد است، از این قبیل:

الف. متن نامه هرچند فاخر و محتوایی کریم دارد، لکن - علی الظاهر - از سندی معتبر و صالح برای اثبات کلان‌مساله‌ای چون مطلب مورد نظر برخوردار نیست.

1. نهج البلاغه، (فیض الاسلام)، نامه 51، ص 984.

2. دراسات فی ولایة الفقیه، ج 1، ص 495.

ب. وکالت در متن حدیث به معنای وکالت اصطلاحی فقهی با همه لوازمی که دارد، نیست؛ وکیل در این جا به معنای شخص مورد اعتماد و اتکا، حافظ منافع و محیط است؛ نظیر وکالت خداوند از مردم (حسبی الله و نعم الوکیل). شاهد این مدعا هم این است که هیچ گاه عاملان جمع مالیات و خراج مستقیماً از طرف مردم انتخاب نمی‌شوند، بلکه حافظ منافع مردم و - چنان که در این متن شریف به آن اشاره شده است - سفیران حکومت‌اند. شاید اشاره مستدل با ذکر «فتامل» به همین ضعف‌ها یا مشابه آن باشد.

ج.....

9. روایت سلیم بن قیس

در کتاب سلیم آمده:

«عن امیر المؤمنین قال: والواجب فی حکم الله و حکم الاسلام علی المسلمین بعد ما یموت امامهم او یقتل... ان لا یعملوا عملاً و لا یحدثوا حدثاً و لا یقدموا یداً و لا رجلاً و لا یبدؤوا بشئ قبل ان یختاروا لانفسهم اماماً عقیفاً عالماً ورعاً عارفاً بالقضاء و السنة یجمع امرهم».³ در وجه استدلال به این حدیث گفته شده:

«حیث ینظر من الحدیث وجوب اختیار الناس و کونه منشأ للاثر و لکن فی الرتبة المتأخرة عن اختیار الله؛ فاذا لم یکن منصوب - کما فی زمان الغیبة مثلاً - فاخیار الناس هو الذی تتعقد به الامامة».⁴

نقد و بررسی

تمامیت استدلال به این حدیث - مثل بقیه موارد - حداقل متوقف بر سه امر است:

تمامیت سند، تمامیت دلالت و صدور نص از معصوم علیه السلام به انگیزه بیان شریعت.

نسبت به تعیین اول باید گفت: در اطراف جناب سلیم و کتاب منسوب به وی - که در اختیار ماست - حرف های زیادی در نقض و ابرام گفته شده است. برخی جناب سلیم را از خواص شناخته شده امیر مؤمنان - علیه السلام - می‌دانند و برخی - چون ابن غضائری - او را غیر شناخته شده قلمداد کرده اند. در مورد کتاب موجود و این همانی آن با اصلی که به سلیم منسوب است نیز برخی ان قلت ها وجود دارد. شنیدنی این که برخی از سخت گیران در رجال - چون محقق خویی - از کتاب در مقابل این اشکال جانانه دفاع کرده اند. و البته آن چه مثل محقق خویی را متوقف کرده است، اعتبار رجالی است که کتاب را برای بعدی ها روایت کرده اند.⁵

آن چه با مبنای ما نسبت به اعتبار این اصول سازگار است عدم احتیاج اصولی شهره چون اصل سلیم به اعتبار راویان است؛ چنان که شخصیت سلیم با ایجاد ابهامی از جانب مثل جناب غضائری لطمه نمی‌بیند، به ویژه با شهادت مثل برقی، علامه، ابن داود و غیر ایشان در مورد شخصیت سلیم.⁶ بنابراین از این جهت نمی‌توان زخمی بر اعتبار سند حدیث فوق وارد کرد، چنان که کتاب وی قابل دفاع است و اگر موردی برخلاف واقع دیده شد، از آن مورد باید اعراض کرد.

3. کتاب سلیم بن قیس، ص 182.

4. دراسات فی ولایة الفقیه، ج 1، ص 508.

5. به مقدمه کتاب سلیم، صص 3، 15؛ معجم رجال الحدیث، ج 8، صص 216، 227، رقم 5391، مراجعه شود.

6. ر.ک: معجم رجال الحدیث، ج 8، ص 220.